



ماده علمی، فرهنگی
سال چهارم، شماره ۹۲، آبان ۹۵
۳۲ صفحه، ۲۵ هزار تومان

به وقت ایستادگی

چرا خرمشهر

نماد مقاومت ایرانی است؟

بازخوانی کارنامه سیاسی علی امینی

در خیانت به امید



خرمشهر خرداد ۱۳۹۵



مسجد جامع - خرمشهر
خرداد ۱۳۶۱



کوت‌شبح - خرمشهر
خرداد ۱۳۶۰

محّمّره، هنگ کنک دنیای باستان بوده است

سال 81 بود که در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران، «فرهنگ معاصر عربی فارسی» را دیدم و خریدم. هیچ گمان نمی‌کردم هفده سال بعد روزی با مولف این فرهنگ لغت، درباره تاریخ خرمشهر قرار مصاحبه بگذارم و فراز و فرود این شهر را در طول تاریخ به روایت او بشنوم. در جریان جستجو درباره تاریخ خرمشهر بود که به دو کتاب برخوردیم؛ «پانصد سال تاریخ خوزستان» که به‌نوعی پاسخ «تاریخ پانصدساله خوزستان» نوشته احمد کسروی است، و کتاب «فراز و فرود شیخ خزعل». دکتر عبدالنبی قیّم، مولف این آثار و صاحب تالیفات و ترجمه‌های بسیار زیاد دیگری درباره تاریخ و فرهنگ خوزستان و زبان عربی است. حاصل گفتگوی او با نسیم بیداری پیش روی شما است.

* گفته می‌شود خرمشهر ریشه در تاریخی بسیار طولانی دارد و یک شهر باستانی است. آیا واقعا در این نقطه از کشورمان در عهد باستان شهری وجود داشته است؟

آخرین نتیجه‌ای که طی پژوهش‌هایم درباره تاریخ محّمّره داشته‌ام مربوط به پادشاهی میسان است که مرکز آن محّمّره بوده. تاریخ بنای این شهر به نظر می‌رسد قبل از دوره اسکندر بوده باشد. بدون شک محّمّره امروزی، در عهد باستان نیز بندری پررونق بوده. در متون مربوط به تاریخ آشور می‌بینیم که سنحاریب پادشاه آشور به یک حکومت محلی کوچک به نام بیت یاکینی حمله می‌کند. سنحاریب قبل از آشوربانی‌پال حکومت می‌کرده. او ارتش بیت یاکینی را تعقیب می‌کند و در محّمّره امروزی و اطراف آن آنها را سرکوب می‌کند. بیت یاکینی حکومتی کوچک بوده که در حوالی منطقه العماره فعلی در عراق سکونت داشته‌اند و بعدتر تغییر مکان می‌دهند و به سمت منطقه‌ای که امروز محّمّره و آبادان و فلاحیه در آن است می‌آیند. این نبرد مربوط به سال 700 قبل از میلاد است.

بعد از این، خبر چندانی در دست نیست تا دوره حمله اسکندر؛ اسکندر وقتی به سمت شرق می‌آید حکومت بابل و پس از آن حکومت هخامنشیان را ساقط می‌کند. روش کار اسکندر این‌طور بوده که بعد از تصرف هر سرزمینی، افراد زیادی را برای شناسایی مناطق مختلف می‌فرستاده. او گروهی را به سمت هند و گروهی را هم به سوی خلیج

و مناطق مختلف اطراف آن می‌فرستد. فرمانده گروه بررسی خلیج فردی به نام نثارخوس بوده. این فرد از منطقه‌ای به نام میسان در محل تلاقی رود کارون و رود دجله یاد می‌کند.

اسکندر شهرهای متعددی در سراسر دنیا ساخت. در محل محمّره امروزی نیز به دستور او شهری می‌سازند و آن را اسکندریه می‌نامند. عده‌ای یونانی را هم در آنجا مستقر می‌کند. اما بعد از مرگ اسکندر این شهر به سبب سیل شدید - که نمونه‌اش را امسال هم دیدیم - ویران می‌شود. در دوره سلوکیان که جانشینان اسکندر بودند در همین منطقه باز هم شهر احیا می‌شود اما چندین نوبت دیگر طغیان رودخانه‌ها شهر را ویران می‌کند تا اینکه در اواسط قرن دوم قبل از میلاد، فردی به نام هیسباوسن از طرف سلوکیان حاکم این شهر می‌شود و تصمیم می‌گیرد دیواری محکم گرداگرد شهر بسازد، به نحوی که این دیوار در برابر طغیان رودخانه‌ها از شهر محافظت کند. همین دیوار سبب رضایت مردم و رونق شهر می‌شود و شهری قدرتمند شکل می‌گیرد. قدرت هیسباوسن به قدری فزونی می‌گیرد که حتی به بابل یورش می‌برد و آن را نیز ضمیمه قلمرو خود می‌کند. از همین جا پایه‌های حکومت میسان شکل می‌گیرد. هیسباوسن نامی یونانی بوده و پسوند دوم آن «سن» یا «سین» در زبان اکدی به معنی ماه بوده است. او نام شهر را «کرخ هیسباوسن» می‌گذارد. کرخ در زبان آرامی به معنی شهری است که گرداگرد آن حصار باشد و نام رودخانه کرخه هم برگرفته از همین کلمه است. بنابراین نام شهر محمّره را در تاریخ باستان باید به صورت «کرخ» جستجو کرد. مورخان دوره باستان از جمله «پلینی» همین نام را اعلام کرده‌اند. «استرابو» جغرافیدان نیز با همین نام از این شهر یاد کرده است.

هیسباوسن پایه‌گذار حکومتی به نام میسان با مرکزیت محمّره امروزی می‌شود. رفته‌رفته میسان مبدل به یک پادشاهی می‌شود، سکه ضرب می‌کند و همزمان با حکومت سلوکیه قدرت می‌یابد. پس از شکست سلوکیه از اشکانیان و روی کار آمدن حکومت اشکانی، از قدرت میسان کاسته نمی‌شود و یکی از مراکز تجاری مهم باستان باقی می‌ماند. از یک طرف از سمت غرب، نبطیان و تدمریان به مرکز میسان یعنی شهر کرخ کالا می‌آورند و از سمت شرق بازرگانان چینی و هندی برای تجارت به این بندر می‌آیند. بر اساس مدارک و شواهد موجود حکومت کوشانیان در شمال افغانستان نیز با میسان مراوده تجاری داشته. این شرایط شهر را به یک نقطه ترانزیت پررونق مبدل می‌کند. به طوری که اگر بگوییم هنگ کنگ و دوبی دنیای باستان بوده، گزافه‌گویی نکرده‌ایم. سکه‌هایی که حکومت میسان ضرب می‌کرده اعتبار بسیاری داشته‌اند و تاجران همه کشورها برای خرید و فروش از این سکه‌ها

استفاده می کردند یا در میسان امکان تبدیل پول خود را به هر پول دیگری داشته‌اند؛ یعنی در میسان صرافی‌های معتبر وجود داشته است.

این نکته را هم بگویم که از شهر کرخ در بعضی منابع با نام «خاراکس» یاد شده. اما به نظر بنده کرخ واژه درست‌تری است چون ریشه آرامی دارد و ساکنان پادشاهی میسان هم یا عرب بوده‌اند یا آرامی. آرتور کریستین سن در کتاب ایران در زمان ساسانیان گفته است ساکنان این منطقه عرب‌هایی بوده‌اند که از عمان مهاجرت کرده‌اند. به هر حال این شهر تا 224 میلادی باقی می‌ماند. یعنی از 134 قبل از میلاد تا 224 میلادی پادشاهی میسان برقرار بوده و سکه ضرب می‌کرده و در خود شهر کرخ ضرابخانه داشته، تا اینکه اردشیر ساسانی به جنگ با این پادشاهی برمی‌خیزد و پادشاه آن را می‌کشد و طومارشان را درمی‌نوردد. با ظهور ساسانیان تجارت هم در این شهر از بین می‌رود و شهرهای پادشاهی میسان رو به ویرانی می‌روند. بعد از این دوره تا آنجا که من مطالعه و پیگیری کرده‌ام، تا چند قرن اطلاعات چندانی از سرنوشت شهر کرخ در دست نیست. یکی دو شهر دیگر از شهرهای میسان باقی می‌مانند مثل شهر فرات یا شهر ابله. شهر فرات در غرب کرخ در عراق امروزی بوده که تا قرن سوم و چهارم باقی می‌ماند، اما پس از حمله اردشیر ساسانی دیگر ذکر دقیقی از شهر کرخ و وضعیت آن ندیده‌ام. مورخان مسلمان از افرادی منسوب به شهر کرخ یاد می‌کنند. مثلاً محمد بن جریر طبری در تاریخ طبری از فردی اسم می‌برد به نام میشانی. میشان و میسان در واقع یک کلمه‌اند. میشان تلفظ رایج در زبان عبری و فارسی بوده و در زبان عربی و آرامی، میسان تلفظ می‌شده است. یاقوت حموی هم از افرادی به اسم کرخی یاد می‌کند و توضیحاتی درباره آنها می‌دهد اما از شهر کرخ چیزی نوشته است.

تئودور نولدکه، ایران‌شناس معروف آلمانی که مقدمه‌ای بر تاریخ طبری نوشته از کرخ میشان یا کرخ میسان یاد می‌کند اما سایر جغرافی‌دانان مثل ابن حوقل یا مقدسی نامی از کرخ نیاورده‌اند. از اهواز یا کوت‌الاهواز یاد کرده‌اند. حتی بلاذری یا ابن خردادبه وقتی اسم شهرهای مختلف اهواز را می‌برند از شهرهای دیگر یاد می‌کنند اما اسمی از کرخ نمی‌آورند. البته به نظر بنده این شهر بعد از اسلام هم وجود داشته به این سبب که یاقوت حموی در قرن ششم و هفتم از سه برادر کرخی یاد می‌کند که یکی از آنها حاکم مصر می‌شود. او می‌گوید کرخ منطقه‌ای است در نزدیکی بصره. و این نشان می‌دهد شهر در آن زمان هم برقرار بوده اما جزییات مربوط به شهر لااقل تا اینجا که مطالعه کرده‌ام در سده‌های نخست اسلامی نیامده است.

*** با این اوصاف از وضعیت این شهر در زمان ورود اسلام به ایران هم اطلاعی در دست نیست؟**

درباره ورود اسلام به ایران از شهر ابله که در غرب کرخ بوده اسم می‌آورند. از شهر عبادان هم اسم می‌برند. اما از کرخ یا نام دیگری که به نقطه قرارگیری امروز شهر محمّره دلالت داشته باشد یاد نشده یا من هنوز منبعی در این زمینه ندیده‌ام. آن‌طور که منابع می‌گویند مردم منطقه میسان و اهواز و شهرهای اطراف آن با سپاه اسلام همراهی می‌کنند. عرب‌های شیبیان و باصری نه تنها اسلام می‌آورند بلکه همراه سپاه اسلام در جنگ نهاوند شرکت می‌کنند. این نکته را هم بگویم که مقدسی در قرن چهارم به اهواز می‌آید و شهرهای مختلف اطراف آن را می‌بیند. او از جایی به نام محرزی یاد می‌کند که یکی از روستاهای محمّره بوده و الان هم بخشی از شهر محمّره است. همین امروز اگر به محمّره بروید وقتی از روی رودخانه رد شوید سمت چپ، محرزی را می‌بینید. مقدسی در قرن چهارم از محرزی حرف می‌زند اما اسمی از بیان - که بعضی آن را هم از نام‌های قدیمی محمّره می‌دانند - یا کرخ یا محمّره به میان نمی‌آورد.

به هر حال در منابعی که تا الان دیده‌ام از دوره ساسانی به بعد ذکر مستقیمی از این شهر نشده تا اینکه می‌رسیم به قرن دهم و یازدهم هجری یعنی زمانی که بنی‌کعب در فلاحیه به قدرت می‌رسند. در زمان شیخ غیث بنی‌کعب است که از کوث‌المحمّره یاد شده است.

*** قبل از قرن دهم و یازدهم هجری چه وقایع مهم تاریخی در این منطقه رخ داده یا چه حکومت‌هایی شکل گرفته؟**

بعد از اسلام منطقه اهواز و حتی استان فارس هم تابع بصره می‌شوند. در متون مربوط به آن دوره ذکر مشخصی از شهر کرخ یا محمّره یا حتی بیان ندیده‌ام. زمان بنی‌امیه ما قیام زنگیان را داشته‌ایم که در قلمرو میسان سابق رخ داده و شدیداً سرکوب می‌شود یا خوارج را داشته‌ایم که مرکزیت‌شان در اهواز و دیگر شهرهای منطقه بوده. از ارقه مرکزشان همین‌جا بوده. یعنی هر وقت بحث از خوارج به میان می‌آید محال است که اسم اهواز به میان نیاید، چون فرماندهان خوارج در این منطقه بوده‌اند.

*** در دوره روی کار آمدن سادات مشعشی در خوزستان هم خبری از خرشهر نیست؟**

در قرن نهم سید محمد مشعشع در هویزه حکومت مشعشعیان را بنا می‌نهد. یعنی قبل از شکل‌گیری حکومت صفوی. آل مشعشع با مرکزیت هویزه حکومتی تشکیل می‌دهند که تا جنوب بغداد می‌رسیده است. آنها هفتاد سال حکومت مستقل داشته‌اند تا اینکه در سال 910 هجری قمری شاه اسماعیل صفوی روی کار می‌آید. آن زمان سید محسن مشعشعی پسر سید محمد روی کار بوده و شاه اسماعیل دو پسر او را به نام‌های ایوب و علی می‌کشد و قلمرو آنها را تحت تابعیت خود درمی‌آورد. از اینجا به بعد مشعشعیان حکومت را در قلمرو خود حفظ می‌کنند اما خراج‌گزار سلاطین صفوی می‌شوند. بعد از اینکه حکومت صفوی رو به ضعف و زوال می‌گذارد آل مشعشع در دوره سید مبارک بار دیگر بسیار قدرت می‌گیرند و حتی با عثمانی هم وارد مراوده می‌شوند. حوزه استحفاظی آل مشعشع تقریباً متمایل به شمال منطقه بوده و به سمت شوش و شوشتر متمایل بوده‌اند و چه بسا روی محمّره نفوذی نداشته‌اند.

*** یعنی در این دوره از تاریخ هم درباره خرمشهر با علامت سوال مواجهیم؟**

نه، بنده با ضرس قاطع می‌گویم که در آثار و منابع مربوط به دوره مشعشعیان ذکری از محمّره به میان نیامده است. حتی زمانی که بین سیدمطلب مشعشعی با یکی از خاندان‌های بزرگ آن زمان عراق به اسم بیت‌المنتفق که امیرنشینی قدرتمند از قبیله آل سعدون بوده‌اند، جنگی در نزدیکی بصره درمی‌گیرد، ذکری از محمّره به میان نمی‌آید.

*** پس از این ادوار در کدام دوره تاریخی به‌طور مشخص به شهر خرمشهر پرداخته شده و در آثار مکتوب یا اسناد تاریخی می‌توان نشانه‌ای از آن دید؟**

در زمان شیخ غیث بنی‌کعب باز هم جنگی با بیت‌المنتفق درمی‌گیرد و در متونی که شرح آن جنگ آمده، کلمه کوت‌المحمّره دیده می‌شود. توجه داشته باشید که در اینجا به محمّره به‌عنوان یک شهر اشاره نشده بلکه به کوت‌المحمّره اشاره شده. کوت یک واژه بابلی اکدی است به معنی روستایی با تعدادی خانه‌های کوچک در اطراف آن. نام کشور کویت هم مصغّر همین کلمه است؛ کویت یعنی کوت کوچک. همین امروز هم در محمّره

کوت‌شیخ داریم یا در اهواز کوت عبدالله و کوت‌النواصر داریم. به هر حال زمان روی کار آمدن بنی‌کعب - تقریباً معاصر با دوره زندیه - در منابع از کوت‌المحمره یاد شده است.

* در دروه نادرشاه هم خبری از خرمشهر در دست نیست؟

نادرشاه وقتی به شوشتر و هویزه می‌آید و آن فجایع و کشتار را مرتکب می‌شود برمی‌گردد و به سمت محمره نمی‌آید. شیخ سلمان بنی‌کعب که معاصر با اواخر دوره نادرشاه و روی کار آمدن کریم‌خان است، در فلاحیه قدرت بسیاری به دست می‌آورد. کریم‌خان که قصد توسعه قلمرو خود را داشته به سمت فلاحیه می‌آید که قدرتمندترین شهر بنی‌کعب بوده. آن زمان مشعشعیان رو به افول گذاشته بودند و دیگر قدرتمند نبودند. کریم‌خان برای نبرد با شیخ سلمان به سمت فلاحیه می‌آید اما شیخ سلمان به حفار می‌رود. کریم‌خان به دنبال او به حفار می‌رود که در ضلع جنوبی شط است. شیخ سلمان با قایق به آن طرف رودخانه و به محرز می‌رود و از آنجا کشتی‌هایش را به آب می‌اندازد و می‌زند به دریا. زندیان مانند اغلب حکومت‌های دیگر ایران دریانوردی بلد نبوده‌اند. کریم‌خان که از کشتن شیخ سلمان ناامید می‌شود در بازگشت سد سابل را - که روی یکی از شاخه‌های کارون و به احتمال زیاد بین دارخوین و مارد بوده - ویران می‌کند تا اراضی و مناطق مسکونی بنی‌کعب را آب ببرد. پس می‌بینید که از حفار و محرز - که امروز هم مناطقی به همین اسم در آبادان و خرمشهر داریم - نام می‌برند اما از محمره اسمی نیست. یکی از دلایل حمله کریم‌خان زند به شیخ سلمان این بود که راه‌های آبی به سمت بصره در اختیار شیخ سلمان بود. کشتی‌های کمپانی هند شرقی وقتی از هند می‌آمدند و می‌خواستند به بصره بروند شیخ سلمان را سر راه خود می‌دیدند و باید به او مالیات می‌دادند. بعدها حتی حکام عمان و مسقط هم خراج‌گزار بنی‌کعب می‌شوند. در منطقه‌ای به نام بندر ریگ شخصی به نام میر مهنا بوده که با انگلیسی‌ها بسیار می‌جنگیده است. انگلیسی‌ها کریم‌خان را تحریک می‌کنند که تو بیا و هم میر مهنا را گوشمالی بده و هم به نیروهای شیخ سلمان حمله کن تا ما به تو سهمی از جابجایی کشتی‌هایمان به سمت بصره بدهیم. میر مهنا فرار می‌کند و به بصره می‌رود و کریم‌خان به تحریک انگلیسی‌ها با شیخ سلمان می‌جنگد.

به هر حال به‌طور مشخص در زمان شیخ غیث بنی‌کعب اسم کوت‌المحمره به میان می‌آید و از این دوره در متون به‌طور مرتب اسم کوت‌المحمره تکرار می‌شود تا اینکه می‌رسیم به دوره شیخ ثامر بنی‌کعب.

* شیخ غیث همزمان با کدام دوره تاریخی روی کار می آید؟

شیخ غیث همزمان با اوایل حکومت قاجار قدرت می گیرد و چند جنگ هم بین نیروهای او و حکومت قاجار اتفاق می افتد و قاجاریه را در منطقه بهبهان شکست می دهد. شیخ ثامر نیز که می توان گفت آخرین حاکم قدرتمند بنی کعب بوده معاصر با قاجاریان بوده است. آن زمان حکام بنی کعب در هویزه مستقر بوده اند و محمّره در دست نمایندگان آنها از خاندان آل بوکاسب بوده که همان خاندان شیخ خزعل باشند.

* بنی کعب از قاجاریان مستقل بوده اند؟

بله، مستقل بوده اند و همان طور که گفتم چند بار با قاجار می جنگند و آنها را شکست می دهند. در زمان شیخ غیث بنی کعب، شیخ یوسف از قبیله آل بوکاسب از جانب بنی کعب حاکم محمّره بوده. او کم کم این نقطه را توسعه می دهد و کوت المحمّره تبدیل به شهر محمّره می شود. در سال 1254 هجری قمری شیخ یوسف محمّره را بندر آزاد اعلام می کند و حالا ما می بینیم که بعد از دو قرن دوباره این شهر منطقه آزاد تجاری شده است. در زمان شیخ یوسف، روز به روز بر رونق محمّره افزوده و از رونق بصره کاسته می شود. عثمانیان از این مسأله ناراحت می شوند و به محمّره لشکر کشی می کنند. در زمان حمله عثمانی به محمّره برادر شیخ یوسف، یعنی حاج جابر پدر شیخ خزعل، حکومت محمّره را در دست داشته. حاج جابر از لشکر عثمانی شکست سختی می خورد و فرار می کند و به کویت می رود. عثمانیان در این نبرد شهر را غارت می کنند و اسرای زیادی می گیرند و به بصره و بغداد می برند. آن زمان علیرضا پاشا حاکم بغداد بوده است. یکی از دلایل شکست حاجی جابر این بوده که شخصی از خاندان بنی کعب می خواسته به قدرت برسد اما برادرانش اجازه نمی دهند. این شخص از خاندان خود ناراضی می شود، به بغداد می رود و راه ورود و دسترسی لشکر علیرضا پاشا به محمّره را به آنها نشان می دهد. قبل از شروع جنگ هم همین شخص حاجی جابر را فریب می دهد و به او می گوید قشون عثمانی قصد حمله به محمّره را ندارند، بلکه به منظور تفرج آمده اند. پس از حمله عثمانی، معاهده دوم ارزروم مطرح می شود.

* سوالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که اگر آن موقع محمّره منطقه‌ای مستقل از حکومت قاجار بوده و قاجاریان نفوذی در آن نداشته‌اند چرا و چطور به عثمانی معترض می‌شوند که شما به خاک ما تجاوز کرده‌اید؟

واقعیت این است که در زمان حمله عثمانی به محمّره، اگرچه قاجاریان حاکمی در اهواز داشته‌اند، حاج جابر تنها می‌ماند و هیچ نیرویی از سمت حکومت قاجار برای دفاع از شهر به آنجا نمی‌آید؛ فقط حاج جابر بوده و افرادش و مردم شهر. آن زمان بر سر این شهر بین ایران و عثمانی اختلاف بوده و وقتی ایران شکایت می‌کند، عثمانی می‌گوید شما اول ثابت کنید محمّره مال شماست بعد ادعا کنید. در جریان معاهده ارزروم کمیسیون سرحدات تشکیل می‌شود و برخی از جلسات این کمیسیون در محمّره برگزار می‌شود. درویش پاشا نماینده عثمانی به شیوخ محمّره می‌گوید اگر اعلام کنید که رعیت عثمانی هستید، به مدت 10 سال شما را از خراج معاف می‌کنم، اما شیوخ محمّره زیر بار نمی‌روند و می‌گویند ما نمی‌خواهیم با عثمانی باشیم و می‌خواهیم جزیی از ایران باشیم. این یکی از مهم‌ترین فرازهای تاریخ محمّره است که متأسفانه پان‌ایرانیست‌ها اجازه مطرح شدنش را نداده‌اند. بعضی‌ها برای ضربه‌زدن به محمّره حرف‌هایی درباره تجزیه‌طلبی در این شهر می‌زنند درحالی‌که مردم این شهر همبستگی خود با ایران را در طول تاریخ نشان داده‌اند اما حق مطلب درباره آنها ادا نشده است. جوّ امنیتی که در محمّره و دیگر شهرهای عربی کشور ایجاد شده میراث نگرش پان‌ایرانیستی و باستان‌گرایانانه پهلوی است. سواد تاریخی این افراد از دوره پهلوی اول آن‌طرف‌تر نمی‌رود. می‌گویند صدام می‌خواسته اسم خرمشهر را تبدیل به محمّره کند. حتی نمی‌دانند اسم این شهر از قدیم محمّره بوده و ربطی به صدام ندارد و از چند قرن قبل تا همین امروز مردم این شهر، شهرشان را محمّره می‌نامند.

می‌دانید که سی و اندی سال بعد از معاهده دوم ارزروم که محمّره رسماً بخشی از خاک ایران شده بود، در زمان محمد شاه قاجار جنگی بین ایران و انگلیس رخ می‌دهد. شاه قاجار به هرات حمله می‌برد و انگلیسی‌ها به تلافی این امر به بوشهر و محمّره حمله می‌برند. حاکم خوزستان در آن زمان حشمت‌الدوله خانلر میرزا عموی ناصرالدین شاه بوده است.

در زمان این جنگ حاج جابر به محمّره برگشته و همچنان حاکم این شهر بوده است. وقتی انگلیسی‌ها به محمّره حمله می‌برند باز هم حاج جابر تنها می‌ماند اما این بار با همراهی پسرش محمد با تمام توان در برابر انگلیسی‌ها مقابله می‌کند هرچند باز هم شکست می‌خورد. حشمت‌الدوله که قشونی با خود آورده بود، با دیدن صحنه نبرد پا به

فرار می‌گذارد. یاور فراهانی، یکی از سرکردگان قشون حشمت‌الدوله که خاطرات این نبرد را مکتوب کرده، نوشته است در حالی که همه در حال گریختن بودند حاج جابر و افرادش مانده بودند و می‌جنگیدند. حاج جابر به حشمت‌الدوله می‌گوید فرار نکن. کار به جایی می‌رسد که حتی گریه می‌کند و به او می‌گوید نرو. اما خانلرمیرزا فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. جالب است که خانلرمیرزا بعد از گریختن از میدان نبرد با رشوه‌دادن به افرادی در دربار قاجار، به جای تنبیه شدن تشویق هم می‌شود. ببینید چه فسادی حاکم بوده بر آن دربار. او وقتی از محمّره به سمت اهواز برمی‌گردد یکی از قبایل عرب اهواز یعنی قبیله هاشمی به او می‌گویند برگرد، ما هم همراه با تو می‌آییم و می‌جنگیم اما او قبول نمی‌کند. جنگ انگلیس و ایران در محمّره نیز یکی از مهم‌ترین نقاط تاریخی درباره شهر محمّره و ایستادگی جانانه مردم این شهر است. یاورفراهانی نوشته است اگر یک‌دهم غیرت حاج جابر و پسرش محمد را سربازان ما داشتند به هیچ‌وجه شکست نمی‌خوردیم. اصلاً یادداشت‌های یاورفراهانی از این نبرد ما را با مقاومت حاج جابر و افراد او آشنا می‌کند.

*** چه اتفاقی می‌افتد که آل‌بوکاسب کم‌کم قدرت را از بنی‌کعب می‌گیرند و در نهایت قدرت به شیخ خزعل می‌رسد؟**

بنی‌کعب با اینکه قدرت زیادی در اهواز و فلاحیه و رامهرمز و بنادر جنوب داشته‌اند کم‌کم بین خودشان بر سر زعامت به اختلاف می‌خورند. در زمان اوج قدرت بنی‌کعب هیچ کشتی در خلیج عبور نمی‌کرده مگر اینکه به آنها خراج بدهد. حتی نبرد بزرگی بین شیخ سلیمان و انگلیسی‌ها درمی‌گیرد به نام نبرد ابوطوق که منجر به شکست سنگین انگلیسی‌ها می‌شود. از طرف دیگر ماجرای رخ می‌دهد که در زوال قدرت بنی‌کعب تاثیر داشته؛ معتمدالدوله فرهادمیرزا غلامی بسیار ظالم با اصالت گرجی در دستگاه قاجاری بوده. او به منظور بسط قدرت قاجار در منطقه بختیاری به آنجا لشکر کشی می‌کند. محمدتقی خان بختیاری با او درمی‌افتد اما زورش نمی‌رسد و به شیخ ثامر بنی‌کعب در فلاحیه پناهنده می‌شود. فرهادمیرزا محمدتقی خان را از شیخ ثامر طلب می‌کند اما شیخ ثامر طبق رسم و آیین قدیمی عرب که اگر کسی به آنها پناه ببرد تا پای جان باید از او محافظت کنند، خان بختیاری را پس نمی‌دهد و با قشون قاجار وارد جنگ می‌شود. در نتیجه این جنگ، شکست سختی می‌خورد و دربه‌در می‌شود. شکست و آوارگی او قدرت خاندان بنی‌کعب را تحت تاثیر قرار می‌دهد. اخیراً جایی خواندم که شیخ ثامر هم در مذاکرات مربوط به معاهده ارزروم حضور داشته است.

در نهایت حاجی جابر با شهامتی که در جنگ ایران و انگلیس نشان می‌دهد ارزش و احترامش نزد قاجار بالا می‌رود. او خود را به قاجاریان نزدیک می‌کند و بر زاویه‌داشتن بنی‌کعب با قاجار تاکید می‌کند. در مجموع می‌توان گفت حاج جابر به چند دلیل موفق می‌شود قدرت را از بنی‌کعب بگیرد؛ یکی اختلافات درونی خود خاندان بنی‌کعب، دوم رونق تجاری محمّره و قدرت اقتصادی که از این راه نصیبت می‌شود و سوم آن‌طور که احمد کسروی گفته «دولت خواهی» حاج جابر یعنی ایجاد ارتباط او با قاجاریان و اعلام قربت او به دربار. او رفته‌رفته قدرت را از بنی‌کعب می‌گیرد و حتی در چند نوبت با آنها وارد جنگ می‌شود. حاج جابر مردی سیاسی بوده و همین ویژگی را فرزندانش نیز به ارث می‌برند خصوصاً شیخ خزعل. خزعل هر چه می‌دانست در مکتب پدرش آموخته بود. بنابراین می‌توان گفت روی کار آمدن آل‌بوکاسب با حمایت قاجار صورت گرفته است. جابر تقریباً نیم قرن حاکم محمّره بوده تا اینکه از دنیا می‌رود و پسرش شیخ مزعل بر جای او می‌نشیند. او حکومت قدرتمند و ثروتمندی را برای پسرش به ارث می‌گذارد و مزعل نیز بر این قدرت می‌افزاید. در زمان شیخ مزعل نیز کماکان خطر بنی‌کعب وجود داشته و مزعل نیز با آنها طی یکی دو نوبت می‌جنگد. شیخ مزعل از سال 1881 تا 1897 حاکم محمّره می‌ماند و پس از او شیخ خزعل قدرت را دست می‌گیرد.

*** واقعا شیخ خزعل برای به قدرت رسیدن برادرش شیخ مزعل را می‌کشد؟**

بله، همین‌طور است. مزعل هم البته با او خوب تا نمی‌کرده. شیخ خزعل از نظر سیاسی بسیار از پدر و برادرش قوی‌تر بوده. او با انگلیسی‌ها رابطه محکمی برقرار می‌کند. می‌توان گفت شیخ یوسف عموی خزعل با بندر آزاد اعلام کردن محمّره سنگ بنای شکوفایی محمّره را می‌نهد و شیخ خزعل آن را به اوج می‌رساند. بعضی مورخان اشتباه کرده و گمان می‌کنند حاج جابر چون بعد از شیخ یوسف به قدرت رسیده لابد پسر او بوده اما این‌طور نیست و این دو، برادر بوده‌اند. حاج جابر هم به فکر آباد کردن منطقه بوده است. برای مثال به حکومت قاجار پیشنهاد می‌دهد که بیاید یک سد روی کارون بنا کنیم. به چه صورت؟ یا من کارگر می‌دهم و در عوض شما پنج سال از من خراج نگیرید یا شما کارگر بدهید و من بخشی از هزینه کار را بر عهده می‌گیرم. حاج جابر به فکر رونق کشاورزی در منطقه و جلوگیری از سیل بوده اما دستگاه قاجار آنقدر فاسد بوده که قبل از هر چیز به او می‌گویند حق حساب ما در این کار چقدر می‌شود تا بخواهیم با کار شما موافقت کنیم.

* چه عواملی دست به دست هم دادند تا شیخ خزعل به چنان رونق و قدرتی برسد؟

چند مسأله در افزایش قدرت او موثر بودند از جمله جنگ جهانی اول، انقلاب مشروطه و اکتشاف نفت. شیخ خزعل سال 1897 قدرت را به دست می‌گیرد و 10 سال بعد اکتشاف نفت اتفاق می‌افتد. شیخ خزعل از این عوامل به بهترین نحو استفاده می‌کند. او قبل از کشف نفت به انگلیسی‌ها نزدیک می‌شود و به آنها می‌فهماند که من می‌توانم امنیت را در این منطقه برقرار کنم. شیخ خزعل در عوض از آنها امتیازاتی می‌خواهد. او به انگلیسی‌ها می‌گوید اگر شما به من وام ندهید از روس‌ها می‌گیرم. انگلیسی‌ها که همیشه از قدرت گرفتن روس‌ها در جنوب ایران واهمه داشته‌اند بلافاصله به او وام می‌دهند. انگلیسی‌ها شرایط شیخ خزعل را می‌پذیرند و از او در مقابل دولت مرکزی حمایت می‌کنند. محمّره در دوره شیخ خزعل تبدیل می‌شود به شهری که مرکز ثقل اقتصادی منطقه می‌شود و بصره را کاملاً تحت الشعاع قرار می‌دهد. فلاحیه و هویزه که مرکز قدرت بنی‌کعب بوده‌اند کم‌کم از رونق می‌افتند. اهواز هم که آن زمان چندان اهمیت تجاری یا سیاسی نداشته است. اکتشاف نفت نقش شیخ خزعل را تقویت می‌کند. وقتی در سال 1907 در مسجد سلیمان نفت کشف می‌شود انگلیسی‌ها تصمیم داشته‌اند از طریق خط لوله، آن را به دریا برسانند و طبیعتاً باید از مناطق تحت نفوذ شیخ خزعل استفاده می‌کردند. او از این وضعیت بهره‌برداری کرد و موقعیت خود را تقویت نمود. پس از آن برای احداث پالایشگاه نفت آبادان با شیخ خزعل وارد مذاکره می‌شوند. حتی برای خرید زمینی که انگلیسی‌ها می‌خواستند به عنوان پالایشگاه در نظر بگیرند با شیخ خزعل معامله می‌کنند. شیخ خزعل وقتی به انگلیسی‌ها نزدیک می‌شود کم‌کم رابطه‌اش را با دربار قاجاری کم‌رنگ می‌کند.

* رفتن شیخ خزعل از خرمشهر و کشته‌شدنش در تهران در نهایت چه تاثیری روی این شهر می‌گذارد؟

بعد از شیخ خزعل، رضاخان مالیات‌ها را چند برابر کرد، به نحوی که بنی‌طرف که همدست رضاخان در براندازی شیخ خزعل بودند و به شیخ خیانت کرده بودند دست به شورش زدند و رضاخان 1500 نفر از آنها را با پای پیاده از هویزه و خفاجیه و بستان تا نزدیکی‌های گرگان کشاند. شاید اگر بنی‌طرف خیانت نمی‌کردند رضاخان موفق نمی‌شد شیخ خزعل را از میان بردارد. آنها امیدوار بودند رضاخان به پاس این کار به آنها چیزی بدهد اما رضاخان

اهل این حرف‌ها نبود. او حتی تیمورتاش را بعد از آن همه خدمتی که کرد کشت. رضاخان مالیات‌ها را افزایش داد، دادگاه‌هایی تشکیل داد و مردم را به دادگاه برد. در این دادگاه‌ها احکامی ضد مردم منطقه صادر می‌شد. رضاخان بسیاری از زمین‌های شیخ خزعل را مصادره و از آن خود کرد. دار و ندار شیخ خزعل را برد؛ از پول و طلا گرفته تا زمین. خزعل آنقدر وضع مالی اش خوب بود که شاعران و خوانندگان از سوریه به کاخ او در محمّره می‌آمدند و برنامه اجرا می‌کردند و از او پولی می‌گرفتند. او در کشورهای عربی آوازه بلندی داشت. بعد از اینکه کتاب من منتشر شد یکی از روزنامه‌نگاران معروف جهان عرب به اسم *جهاد الخازن* که در الحیاء لندن قلم می‌زند، مقاله‌ای درباره کتاب من نوشت و در آنجا گفت من شیخ خزعل را نمی‌شناختم اما چند سال قبل از دیدن کتاب قیم شیخ زاید به من گفته بود زمانی که ما در بدبختی و فلاکت بودیم شیخ خزعل شیخ‌المشایخ خلیج بود و به ما کمک می‌کرد.

*** اینکه حکومت عراق به شیخ خزعل پیشنهاد شده بود چقدر درست است؟**

این حرف صحت دارد. بعد از ثورة العشرین یا انقلاب 1920 در عراق، شیخ خزعل یکی از کاندیداهای انگلیسی‌ها برای پادشاهی عراق بود. خود شیخ خزعل هم خیلی مشتاق بود و در این راه بسیار پول خرج کرد اما در نهایت سیاست انگلیسی‌ها طور دیگری رقم خورد.

*** وضعیت خرمشهر در دوره پهلوی دوم به چه صورت بود؟**

در پهلوی دوم به خصوص اواخر دهه 40 بندر محمّره بار دیگر رونق بسیار زیادی گرفت و بندر درجه یک کشور شد. اوج این رونق در دهه 50 بود. شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین بندر ایران بود و به دلیل فاصله زمینی کمتری که با تهران داشت رونقش در قیاس با بوشهر و بندرعباس خیلی بیشتر بود. این مسأله بر وضع معیشت و اقتصاد مردم تاثیر بسزایی داشت. البته در همین دوره شیوخی که سرسپرده شاه و ساواک بودند امتیازات ویژه‌ای داشتند و پیمانکاری قراردادهای مهم تجاری و اقتصادی را می‌گرفتند. می‌دانید که آن زمان مجلسی در کار نبود؛ مجلس بود اما کاملاً فرمایشی بود. به همین دلیل بود که نماینده مردم محمّره در مجلس یکی از پان‌ایرانیست‌های سفت و سخت کشور به اسم محسن پزشک‌پور بود. پزشک‌پور مؤسس حزب پان‌ایرانیست، و شخصیتی فاشیست و

نژادپرست بود که داریوش فروهر از حزب او خارج شد. حزب او در کودتای مرداد 32 به اتفاق حزب سومکا و حزب آریا در زمره گروه‌های ضد مصدق بودند. حالا چنین فردی شده بود نماینده محمّره در مجلس؛ کسی که محله‌ها و خیابان‌های شهر را نمی‌شناخت، طوایف و خاندان‌ها و بافت فرهنگی شهر را نمی‌شناخت، زبان مردم شهر را بلد نبود. این از سیاست‌های شاه بود که چنین فردی نماینده شهر محمّره باشد که یک شهر عربی است و سال‌ها تحت حکومت شیخ خزعل بوده. در عین حال رونق تجاری محمّره در پهلوی دوم واقعا بسیار زیاد بود و شهر در این دوره از نظر اقتصادی پیشرفت چشمگیری کرد.